

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	سخن آغازین
۹	۱. در توحید و نعت پیامبر (ص)
۱۱	۲. در بیان آنکه فایده نهادن کتاب ...
۱۳	۳. در بیان آنکه سبب نهادن این کتاب ...
۱۷	۴. در بیان فطرت ارواح و مراتب معرفت آن
۱۹	۵. در شرح ملکوتیات و مدارج آن
۲۲	۶. در بدایت خلقت قالب انسان
۲۸	۷. در بدو تعلق روح به قالب
۳۴	۸. در بیان احتیاج به انبیا - علیهم السلام - ...
۴۰	۹. در بیان احتیاج به شیخ و شرایط مقام شیخی
۴۶	۱۰. در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن
۵۴	۱۱. در بیان سلوک ملوک و ارباب فرمان
۵۷	۱۲. در بیان حال ملوک و سیرت ایشان ...
۶۷	۱۳. در بیان سلوک وزرا و اصحاب قلم و ثواب
۷۲	۱۴. در بیان سلوک علما از مفتیان و مذکران و قضاة
۷۷	۱۵. در بیان سلوک دهاقین و رؤسا و مزارعان
۸۰	۱۶. در بیان سلوک اهل تجارت و محترّفه
۸۳	۱۷. در بیان سلوک محترّفه و اهل صنایع
	شرح و توضیح
۸۷	بند ۱
۹۴	بند ۲
۹۷	بند ۳

صفحه	عنوان
۱۰۵	بند ۴
۱۰۸	بند ۵
۱۱۵	بند ۶
۱۲۱	بند ۷
۱۲۹	بند ۸
۱۳۵	بند ۹
۱۴۰	بند ۱۰
۱۴۷	بند ۱۱
۱۴۹	بند ۱۲
۱۵۹	بند ۱۳
۱۶۲	بند ۱۴
۱۶۶	بند ۱۵
۱۶۸	بند ۱۶
۱۷۰	بند ۱۷
۱۷۳	فهرست کلمات و ترکیبات
۱۷۹	فهرست آیات
۱۸۰	فهرست احادیث و روایات و اقوال مشایخ و امثال
۱۸۲	فهرست منابع و مآخذ

سخن آغازین

آدمی موجودی است پرسنده و رازجو. از ویژگیهای اوست که در هر پدیده‌ای که علتش را نمی‌داند و در هر چیزی که آن سویی را نمی‌بیند چون و چرا کند. آدمیزاده از لحظه‌ای که به سخن گفتن می‌آغازد و زبانش کلمه می‌سازد تا واپسین دم، می‌پرسد «که این چو نیست و آن چون». بی‌گمان اگر این کنجکاوی در سرشت آدمی نبود سرنوشت او، مانند جانوران دیگر ماندن در دایره‌ای بسته و آگاهیهای محدود می‌بود. اما او دائماً می‌پرسد؛ او عاشق شناخت است و هر مجهولی را، چندان از قلاب پرسش (؟) می‌آویزد تا آن را بازشناسد؛ همه آگاهی و شایستگی آدمی در گرو این نشانه خجسته است: «؟».

اقا بزرگترین چیستان و به بیان دیگر «سرالاسرار» هستی، آفریدگار است و در کنار آن، چرایی آفرینش و از کجایی آن، همان که مولانا فریاد برآورده: از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم بی‌گمان این، فریاد حسرت آگین تمام انسانها در تمام اعصار است، قدمت این پرسش به قدمت آدمی است، و عرفان، ظهور تجلی این رازجویی آدمی است درباره چیستان آفرینش و سرالاسرار هستی.

انبیا، از سرچشمه الهام، پاسخ این پرسش را جسته‌اند، و حکیمان به چراغ خرد، از کوچه استدلال رفته‌اند، اما عرفا و متصوفه روی به خویشتن خود و درون خویش آورده، به کشف و شهود پرداخته‌اند، این یعنی «شناخت جهان هستی از درون خویشتن». در عرفان، این راه از «خود» آغاز می‌شود، «خود را بشناس تا خدای را بشناسی» تعبیر این تعریف است. شناخت صوفیانه از راه کشف است به ذوق و وجدان، نه به استدلال و برهان.

اینجا مجال آن نیست که ببینیم داده‌های این مکتب، تا چه اندازه، پرسنده را خرسند می‌کند، اما بگوییم که بعضیها معتقدند که عرفان و تصوف - دست کم - از تلخی

تراژدی حیات، بسا بسیار می‌کاهد. تراژدی حیات که «نامرادی آدمی» نام گرفته، از آن است که خواسته‌های وی بیکرانه است و توان وی محدود. این تناقض و اینکه «بیکرانه» در «کرانمند» جای نتواند گرفت، تراژدی هستی آدمی را می‌زاید. در این میانه تصوف، از یک سوی با تلقین و آموزش فقر و خرسندی، و «رضا به داده دادن و از جبین گره گشادن»، دامنه خواهشها و آرزوها را محدود می‌سازد و از دیگر سوی، با پیوند زدن آدمی به ذات بیکرانه و مطلق، قطره وجود او را به اقیانوس می‌رساند و ذره هستی وی را به خورشید برمی‌کشد:

ای نسخه نامۀ الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
برجستگی دیگر عرفان در این است که با تلقین حرّیت و سعه صدر، «جنگ هفتاد و دو ملت را عذر می‌نهد»؛ «کنشت و کعبه و بتخانه و دیر، سرایی خالی از دلبر» نمی‌داند و یک سو نگریستن و یکسان زیستن را برمی‌گزیند.

اما در ادب فارسی، تصوف، شعر خاص و آثار ادبی ویژه خود را آفریده، و اتفاقاً ره‌آورد این مکتب، ادبیات ما را هر چه رنگین تر و گران‌سنگ تر ساخته. ادب صوفیه - به قول استاد زنده‌یاد زرّین کوب^۱ - از حیث تنوع و غنا، اهمیت خاص دارد:

صوفیه قصیده را از لجنزار تملّق و دروغ به اوج رفعت و عظمت و تحقیق کشاندند؛
غزل را از عشق شهوانی به سوز و غرام روحانی رساندند؛
مثنوی را وسیله‌ای برای تعلیم عرفان و اخلاق کردند؛
رباعی را قالب بیان احوال و آلام زودگذر نفسانی نمودند؛
حکایت و قصه را قالب معانی و حکم قرار دادند؛
سرگذشت مشایخ را بیش از تاریخ، آینه عبرت شناختند.

نثر صوفیه گاه مثل یک سفره آکنده از شور و جذبه و ذوق و عرفان است. به جهت پیوند صوفیه با موسیقی، ادبیات صوفیه بیشتر به نظم گرایش دارد، به بیان دیگر در نثر هم موسیقی را چاشنی سخن می‌کند.

میراث منثور صوفیه نیز در شاخه‌های زیر بخشبندی شده است:

۱. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

(۱) سیرت مشایخ، مانند اسرار التوحید در مقامات شیخ ابوسعید و مقامات زنده پیل در احوال شیخ احمد جام؛

(۲) مجموعه مقالات، نظیر مقالات شمس و فیه مافیه؛

(۳) تذکره های مشایخ، چون طبقات الصوفیة سلمی، تذکرة الاولیاء عطار و نفحات الانس جامی؛

(۴) کتب تعلیمی مبادی صوفیه، نظیر کشف المحجوب، عوارف المعارف، مصباح الهدایه، و کتاب مورد بحث، یعنی مرصاد العباد.

نجم رازی و اثر نامبردار وی مرصاد العباد

نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهاور بن انوشروان بن ابی التجیب الاسدی الرّازی، معروف به نجم رازی و ملقب به دایه، در سال ۵۷۳ در ری چشم به زندگی گشود. زادگاه وی - در آن روزگار - از جزیره های آباد ادب، و مجمع علما بود، بدین جهت، و با وجود دانشمندان نامور، طبیعی می نماید که روزگار کودکی نجم الدین با دانش اندوزی قرین باشد و در زادگاهش سپری گردد. اما ایام نوجوانی وی مقارن است با تاخت و ستیز طغرل سلجوقی و حکمران ری که دست نشاندۀ خوارزمشاه بود. حاصل این تاخت و ستیز جز آشفته گی ری و آزرده گی رازیان چیزی نمی توانست باشد. دانش و فرهنگ و اندیشه هرگز با کشتار و آشوب سازگار نبوده و دانش پژوهان و اندیشه ورزان همواره از جنگ و ستیز بیزار بوده اند. آشفته گی ری، نجم الدین را واداشت که ترک یار و دیار خویش کند، و شوق دانش اندوزی او را به سیر و سفر واداشت. از هر کرانه - دور یا نزدیک - که نام دانشمندی را می شنید و از هر دیار که سوسوی چراغ دانش و حقیقت می دید بدان سو می شتافت: حجاز، مصر، شام، عراق و سرانجام خراسان.

گویا در خوارزم، جُستۀ خویش را یافت و دستش به دامن مُراد رسید. طالب تشنه لب به کناره چشمۀ زلال رسیده بود؛ نجم الدین در حلقۀ درس و بحث عارف بزرگ شیخ نجم الدین کبری نامور به «الطامة الكبرى» زانو زده بود ... چندی نگذشت که نجم کبری تربیت وی را به شیخ مجد الدین بغدادی سپرد.

نمی دانیم نجم الدین چند سال در این شهر پایید، اما عوایقی پیش آمد که آسمان صاف خوارزم را در نظر وی ابرآلود و ملال آور ساخت. تعصبات مذهبی رواج پیدا کرده بود و از سوی دیگر علاء الدین محمد خوارزمشاه - که از اهل حکمت و فلسفه، بویژه

امام فخر رازی، حرف شنوی داشت - حرمت صوفیان را پاس نمی داشت، لذا بسیاری از مشایخ از آن جمله بهاء ولد - پدر مولانا جلال الدین - چنان آزرده شدند که ترک خوارزم و بلخ گفتند. افزون بر اینها آوازه شوم یورش چنگیز (۶۱۷ ه.ق.) بیشتر مایه نگرانی شد و نجم الدین از خوارزم به قصد زادگاه خود درآمد. اما گویی مقدر چنان بود که سایه آشفته‌گی او را دنبال کند. خبر تاخت و تاز مغول، پیشاپیش، ری و ساکنان آن را نگران ساخته بود. نجم الدین به قول خود «یک سال تجلّد و تصرّبر نمود ... و سرانجام، بی اختیار، روی به کُربت غربت آورد».

سیل سپاه مغول چنان وحشتی در جان وی ریخته بود که همه عزیزان و کسانش را در ری باز گذاشت و سر خود گرفت و به همدان گریخت (این یکی از لکه‌های زشت کارنامه زندگی وی بود) و چون همچنان بوی خون و آذرخش شمشیر می دید و می شنید، راه آسیای صغیر را - که سلاجقه روم در آن حکم می راندند - در پیش گرفت و به تصریح خودش در مقدمه مرموزات اسدی «در شهر سنه ثمان عشر و ستمائه [= ۶۱۸] از راه دیار بکر به دیار روم رسیدم و سه سال در فراز و نشیب آن دیار می گردیدم و در هر شهری مدتی می باشدم». هم در این دیار است که تحریر دوم کتاب مرصادالعباد را به ابوالفتح کیقباد بن کیخسرو بن قلج ارسلان از خاندان آل سلجوق اتحاف می کند.

چنان می نماید که نجم الدین در خدمت علاء الدین کیقباد به آن عزت و بزرگداشتی که چشم داشت نمی رسد و راه ارزنجان را در پیش می گیرد و دربار ملک داوود دوم را قبله آمال خویش می سازد. این ملک داوود پسر فخرالدین بهرامشاه سلجوقی است که نظامی مخزن الاسرار خود را به نام او سروده و به او اهدا کرده است.

هنگامی که نجم الدین به خدمت داوود می رسد، خلاصه‌ای از مرصادالعباد را با تغییراتی در بیان و با نام مرموزات اسدی در مزمورات داوودی به او تقدیم می کند. با آغاز جنگ میان علاء الدین کیقباد و داوود، آرامش کوتاه مدت نجم الدین باز طوفانی می شود. پس از آن، دانسته نیست که چرخهای آذابه عمر وی چه سالهایی، چگونه و به کدام سوی و شهر چرخیده، لیکن به نوشته دکتر محمدامین ریاحی «آنچه مسلم است برفریز عمر را در بغداد گذرانیده»^۱ و سرانجام در سال ۶۵۴ در بغداد در گذشته و در گورستان شونیزیّه به آرامش همیشگی می رود. آن گونه که جامی نوشته «در شونیزیّه بغداد، بیرون مقبره

۱. مرصادالعباد، به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مقدمه مصحح، ص ۳۰.

شیخ سَرِّی سَقَطی و شیخ جُنید قبری بود که می‌گفتند قبر وی است». اینک از مردی که نه استخوانی از او مانده و نه حتی از گورش سنگی و نشانی، چندین کتاب به جای مانده که او را زنده‌نام کرده.

کارنامه قلمی نجم‌الدین رازی به شرح زیر است:

مرموزات اسدی در مزمورات داوودی^۱، رساله عقل و عشق (یا معیارالصدق فی مصداق‌العشق)^۲، رساله الطیور^۳ و رساله سراج‌القلوب، حسرت‌الملوک و تحفة الحبيب، (هر دو به فارسی) و منارات‌السائرین و تفسیر بحرالحقائق (هر دو به عربی)^۴ و سرانجام مرصادالعباد.

بی‌تردید آوازه فراگیر نجم‌الدین رازی در گرو مرصادالعباد است. این کتاب، چنانکه گفته شد، از آثار تعلیمی صوفیانه به شمار می‌رود و دارای پنج باب است در چهل فصل، و یکی از آثار سده هفتم پاریسی که از جهت ادبی و عرفانی و حتی نکات تاریخی و اجتماعی اهمیت قابل توجهی دارد. تألیف کتاب متعلق به دوره‌ای است که به نوشته زنده‌یاد دکتر صفا «نیمه دوم قرن پنجم و تمام قرن ششم و اوایل قرن هفتم یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ تصوف ایران است»^۵. این مرحله، دوره ثبات و بلوغ نثر فارسی است که پس از مرحله شکل‌گیری و بالندگی است، یعنی نیمه دوم قرن پنجم و قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم.^۶

اما از جهت پختگی نثر و آهنگینی بیان مرصادالعباد، هیچ کلامی، استوارتر از ستایش استاد بدیع‌الزمان فروزانفر نیست که آن را «سحر مطلق» خوانده، همچنین از ارج دهی ملک‌الشعراء بهار نمی‌توان گذشت که در سبک‌شناسی نوشته: «این کتاب از آثار ادبی ذیقیمتی است که هر چند در قرن هفتم انشا شده لیکن به شیوه انشای قرن ششم شبیه‌تر است و در واقع نثری است میانه سبک و شیوه خواجه عبدالله انصاری... و عبارات پخته امام غزالی»^۷.

۱. این کتاب را دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تصحیح کرده و در سال ۱۳۵۲ در سری انتشارات دانشگاه مگ‌کیل منتشر شده است.

۲. به تصحیح دکتر تقی تفضلی همراه با مقدمه‌ای از استاد مجتبی مینوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

۳. همراه با رساله رتبة‌الحیات خواجه یوسف همدانی، به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات توس.

۴. این چهار رساله هنوز چاپ نشده است. ۵. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۱۸.

۶. برای تفصیل این مراحل ر.ک.: دکتر شفیعی کدکنی، مقدمه مرموزات اسدی.

۷. سبک‌شناسی، ج ۲، چ ۱، ص ۲۱.

مرصادالعباد، چنانکه گفته شد، از آثار تعلیمی صوفیه به شمار می‌رود که نجم‌الدین در آن طریقه خویش را آموزش می‌دهد: طریقه بینابین تصوف عاشقانه و تصوف عابدانه. به نوشته دکتر ریاحی «در قرن هفتم دو شیوه و مکتب تصوف در ایران رواج داشته، یکی طریقه وجد و حال و شوریدگی و وارستگی، که رهروان این طریقت بیشتر به احوال و گفتار پیشروان تصوف از حسین منصور و بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر نظر داشتند. از معاصران نجم رازی، عطار و بعد از او مولوی نمونه کامل این گروهند که شیوه آنان را «تصوف عاشقانه» باید نامید»^۱.

در مقابل آنان مکتب علمی تصوف بوده که بیشتر راغب آداب و سنن و اوراد و اذکار بوده‌اند و از معاصران مؤلف، محیی‌الدین ابن العربی (م. ۶۳۸) و ابن فارض (م. ۶۳۲) از معاریف این دسته‌اند که روش آنان را «تصوف عابدانه» عبارت کرده‌اند.

تصوف نجم‌الدین جمع بین آن دو مکتب و آمیختن عشق و عبادت است. او از یک طرف دلبستگی کامل به اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان می‌دهد و از جانب دیگر عشق را غایت معرفت و سلوک می‌شمارد و در تمام فصول مرصادالعباد و رسالات دیگر او این شیوه نمایان است.

خود مؤلف در یک جا عارفان را به دو طریقت می‌نهد: اول «زاهدان» که طریقت آنان «مجاهدت خشک» است که به ریاضت در تهذیب اخلاق کوشند. در مقابل، شیوه خود و مشایخ خود را «طریقت عاشقان» نام می‌نهد که بنای کار آنان بر «تصفیه دل» است و عشق به حضرت عزّت... .

پس «سلوک» نجم‌الدین حد میانه‌ای است بین «زاهدان» و «مجنوبان»، هم اهل نماز و روزه و حج و خمس و زکات است، هم معتقد به کشف و کرامت و تجلّی و وجد و شور و حال، و هم ملازم اذکار و اوراد و خلوت؛ و بی‌علت نیست که هر کلامی را هم به آیات کریم و احادیث شریف مؤکّد می‌دارد و هم با احوال و اقوال پیشروان و پیشینیان طریقت.

اینک، شایسته است واپسین سطور این پیشگفتار به سپاسگزاری از استاد ارجمند، دکتر محمدامین ریاحی پرداخته شود که این گزینه بر پایه تصحیح درخور ستایش ایشان از مرصادالعباد صورت گرفته است، امّا می‌افزایم که دو نسخه خطی: نسخه

۱. مقدمه مرصادالعباد ص ۳۴ و ۳۵.

موجود در آستان قدس رضوی و پنجاب پاکستان نیز در پیش چشم بوده، و جاهایی - با ذکر دلیل - ضبط این دو را برگزیده‌ام. دو نسخه خطی اخیر را دوست بزرگوaram - دکتر محمدمهدی ناصح - با گشاده‌دلی و فراخ‌دستی در اختیار من گذاشتند که از وی بسیار سپاسگزارم، نیز جا دارد از دو دانشجوی شایسته‌ام: آقای مهدی ضیایی، و آقای محمدرضا محمدیان که دستنوشته‌ها و توضیحات پاشیده مرا خوانده و گاه نظرهای پذیرفتنی پیشنهاد کرده تشکر کنم.

رضا انزابی نژاد